

شلاق تلخ

بزن شلاق تلخت را بر پشتم
تو ای جلاذ سنگین دل
به هر ضربی که میخواهی
سیاهش کن
فرود آور دو دست را
به هر خشمی که میخواهی
به روی جسم من اما....
تو با روم چه خواهی کرد
شکستی استخوانم را
شقاوت در میان چشم تو برق توحش را نشام میدهد
ولی روح من آزاده است
دلم در فکر آزادی است
زمان وحشت و آزار تو
دیری نیسپاید
و پایانش چنان خطی به روی
پشت تو بر جا گذارد
که مرگت را به جان و دل خریداری نمائی

تقدیم به جوانانی که در زیر ضرب شلاق دین جشمشان کبود شده
ولی همچنان با روح آزاده نمای آزادی و زندگی سر میدهند

۲۱ آگوست ۲۰۰۱ استکهلم